



خبرنامه

میراث‌های نظری استوارت هال برای مطالعات فرهنگی ایرانی

پارادایم‌های مهاجرت‌نخبگان
عشق و جنسیت

ضرورت توسعه‌ی بینش علمی و پژوهش‌مداری
نگاهی تازه به تحقیقات آموزش و پرورش
آسیب‌های پیش روی خانواده ایرانی



خبرنامه انجمن جامعه‌شناسی
آموزش و پرورش ایران
شماره ۱۷۷، فروردین ۱۳۹۲

صاحب امتیاز:
انجمن جامعه‌شناسی آموزش و پرورش

مدیرمسئول:
دکتر علیرضا شریفی یزدی

سردبیر:
احمداحمدی نژاد

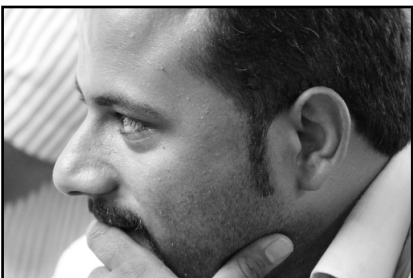
همکاران این شماره:
شاهین کشواد، لیلی پیکانی

طراح:
امیر غفاریگی Karen-co.net

پایگاه اینترنتی: IASE-NGO.IR



سرمقاله ۳ / گفت‌وگو؛ آسیب‌های پیش روی خانواده ایرانی ۴ / نشست علمی؛ نشست علمی تخصصی توسعه و آموزش و پرورش ۵ / کارگاه؛ نشست علمی ۷ / نگاه؛ پارادایم‌های مهاجرت‌نخبگان ۹ / گزارش؛ گزارشی از پنل «نگاهی تازه به تحقیقات آموزش و پرورش» ۱۱ / نیم‌نگاه؛ میراث‌های نظری استوارت هال برای مطالعات فرهنگی ایرانی ۱۲ / فراخوان؛ فراخوان اولین همایش ملی «جامعه، منابع طبیعی، آب و محیط زیست؛ چالش‌ها و راهکارها» ۱۶



مرده باد قساوت قلب!

احمد احمدی نژاد

هنوز پس از هزاران سال مفتوح است و برای پایانش جز خلق معجزه چاره‌ای نمی‌توان اندیشید. معجزه‌ای که باید برآمده از مهربانی انسان باشد. اما آیا مهربانی‌ای وجود دارد؟ در همین سالی که گذشت دو نوع کشتار، بر روی زمین انسانها رخ داد که برای به اندیشیده واداشتمان کافی و لازم بودند. «ابولا» یک بیماری بسیار کشنده از شاخ آفریقا سرگرفت و موجش انسانهای پیش‌رویش را بلعید. بیماری‌ای که حتی با ایمن‌ترین لباسهای پزشکی هم، سلامت در مقابلش تضمین شده نبود (نمونه‌اش پزشک اسپانیایی‌ای که با همین بیماری جان خود را از دست داد). کشتار ناشی از این بیماری بازهم تمام بشر دوستان را بسیج کرد تا مانع از پیشروی‌اش شوند و اجازه ندهند هم چنان قربانی بگیرد. این اتفاق به خوبی افتاد و ابولا هم همانند امراض کشنده پیشین خود نظیر طاعون، وبا، آنفولانزاهای مختلف و... مغلوب پیشرفت انسان شد. اما بشر شاهد یک نوع کشتار بی‌رحمانه دیگر هم بود. کشتاری که نه از مرض، بلکه از نفس انسان برخاست. این بار انسان بود علیه انسان! جنایات بی‌رحمانه و سنگدلانه نوعی از انسان بر هم نوع دیگر که عمدتاً در عراق و سوریه و توسط داعشیون رخ داد نمونه بارز همان گرگی است که اگر خوی درندگی بگیرد دیگر هیچکدام از بشر دوستان نمی‌توانند بسیج شده و مانعش شوند. شبیه همان کشتاری که در جنگ‌های مختلف که بر نوع بشر تحمیل شد و جان بسیاری از انسانها توسط خود انسانها را گرفت. نوعی از آفرینش، که نشان داده اگر دچار به قساوت قلب شود قطعا بیماری‌ها، سونامی‌ها، زلزله‌ها، سیل‌ها و همه بلایای طبیعی کشنده در برابرش روسفیدند! و این سنگدلی و سیاهی قلب اشرف مخلوقات است که می‌تواند او را از هر گرگی درنده‌تر کند. سال ۹۳ پر بود از فیلم‌های کشتار بی‌رحمانه انسانها که در شبکه‌های مجازی پخش می‌شد و دل‌ها را به رنج می‌آورد و بازهم این حسرت بر دل، که چرا جهان مملو از صلح و آرامش نمی‌شود؟ و یک نفر نیست که بگوید: انسان مهر انسان است. بازهم امیدواریم به آن روز اما نخست باید دل‌ها از هرچه سنگدلی هست شسته و موانع صلح و مهربانی از سر راه برداشته شوند. پس مرده باد قساوت قلب که مهمترین رکن پیدایش این بی‌رحمی است.

سال ۱۳۹۳ پر بود از اتفاقاتی که هر کدام به خودی خود قابلیت به فکر فروبردن انسان در اندیشه‌چرایی و چگونگی خود را داشتند. بسیاری از ما از این اتفاقات ناراحت شدیم و بسیاری هم خندیدیم و مثلاً دلمان خوش شد. اما چه باید گفت از زمانی که اتفاقاتی در همین جهان مملو از انسان و حیوان و .. غیره رخ می‌دهد که فکر و ذهن را به سمت چرایی آفرینش اشرف مخلوقات سوق می‌دهد! در سالی که گذشت خیلی از ما شاهد کشتارهایی بودیم که هرگاه سرمان را در خلوتمان فرو می‌بردیم جز رنج و تالم چیزی عایدمان نمی‌شد. صحنه‌های جنایتباری که هر روز در شبکه‌های مجازی می‌چرخید و می‌گشت و خون را در رگها از ستمی که انسان بر انسان می‌کند به جوش می‌آورد. شاید روزگاری که امثال توماس هابز می‌گفتند: «انسان گرگ انسان است» و اندیشه‌هایی همچون ماکیاولیست‌ها در تایید آن می‌گفتند: «هدف وسیله را توجیه می‌کند» کسی گمان نمی‌کرد که انسان باید روح درنده‌خویی و حیوانی‌خویش را هم در این جهان هستی بروز دهد و اگر این حس برای رسیدن به هدفهای شوم و رقت‌بار باشد دیگر هیچ تفکر آسمانی و الهی‌ای قادر به جلوگیری از رخ دادنش نخواهد شد. تراژدی کشتار هم نوع از همان ابتدای زندگی بشر با مرگ هابیل، توسط برادرش قابیل جنایتکار، پرونده‌ای پیش روی بشر گذاشت که

سریال های ماهواره ای چقدر در به بحران کشیدن خانواده ها نقش دارند؟!

آسیب های پیش روی خانواده ایرانی

گفت و گو با دکتر «علیرضا شریفی یزدی» عضو پژوهشگاه مطالعات خانواده ایران



مدل تحلیلی شما از وضعیت امروز خانواده ایرانی چگونه است؟

خانواده ایرانی در سالهای اخیر دچار بحرانهای مختلفی شده است که عمدتا به دلیل عدم وجود نگاه منطقی و علمی به ریشه های ناسامانی های موجود است.

مدلی که می توان برای بازشناسی آسیب خانواده ایرانی در نظر گرفت، مدل تحلیلی کلان نگر در مقابل مدل خرد نگر است.

در این مدل، پنج نهاد اصلی یک جامعه که متشکلند از: سیاست، اقتصاد، آموزش، مذهب و خانواده جای می گیرند که متاسفانه چهار نهاد آن به شدت دچار کژ کاری هستند و کارکردهای اصلی خودشان را به خوبی انجام نمی‌دهند. خانواده ایرانی هم اکنون به دلایل مختلف، مجبور شده است تا کارکردهای نهادهای اجتماعی دیگر را به دوش بکشد تا اساس خانواده را حفظ کند اما این امر باعث شده خانواده از کارکردهای خودش دور شود. در یک تعریف ساده وقتی از کارکرد نهاد اقتصاد صحبت میکنیم وظیفه اصلی آن تامین نیازهای خانواده است اما چون نهاد اقتصاد به شدت تحت تاثیر مشکلات خانواده است ناچار است وقت بیشتری صرف کند تا پول و معیشت بیشتری به دست آورد به همین دلیل پدران چند شغله اند و این امر آنها را از کارکرد اصلی خودشان دور میکند.

نهاد آموزش اعم از مدرسه و دانشگاه هم به همین دلیل عقب افتاده اند. چون مراکز آموزشی ما نظیر مدارس کارهای آموزشی را به درستی در مدرسه انجام نمی دهند خانواده ناگزیر دست به گریبان مراکز علمی آزاد شده اند یا معلم خصوصی هایی که خانواده مجبور است برای استخدام آنها هزینه های گزاف بپردازد که این سیکل معیوبی را ایجاد می کند. مثال بارز و مشخص آن فرستادن دانش آموزان و حتی دانشجویان به کلاسهای یادگیری زبان خارجی است. از سویی دیگر اصلی ترین کارکرد جامعه تامین امنیت است. چون خانواده ها بعضا احساس عدم امنیت دارند ناچارند بازهم خودشان دست به تامین امنیت بیشتر بزنند. مثلا سرویس رفت و آمد

چه راهکارهایی برای برون رفت از این وضعیت پیشنهاد می کنید؟

راهکار خیلی ساده است، باید در برنامه ریزی های راهبردی و بلند مدت به این سمت برویم که نهادهای دیگر اجتماعی آنقدر بتوانند خودشان را قوی کنند که این فشار برداشته شود. آموزش و پرورش ما باید آنقدر قوی شود که دیگر نیاز به کلاسهای فوق برنامه کمتر احساس شود. گامی باشد تا خانواده به سمت نهادهای آموزش جنبی نرود. در اقتصاد هم اینگونه است که آمار زیر خط فقر را کم کنیم دولتمردان همیشه برنامه ریزی شان این است که نظم و امنیت و اقتصاد و.. ، ولی خروجی های اینها چه هست؟کارهای خوبی در این زمینه انجام شده است. به عنوان مثال، در مرکز مطالعات استراتژیک، مجمع تشخیص مصلحت دو سه تا همایش قوی برگزار کرده است مثل آینده پژوهی خانواده ایرانی که خیلی خوب بوده است و نتایج آن به دستگاهها ابلاغ شده و قرار است وزارت رفاه، ورزش و جوانان، آموزش و پرورش، علوم و چند وزارتخانه دیگر در بعد اقتصادی از شدت مشکلات کم کنند.

فرهنگ بیگانه که عمده‌تا از طریق اینترنت و ماهواره در جامعه بازنشر می شود چه تاثیری بر این مشکلات می گذارد؟

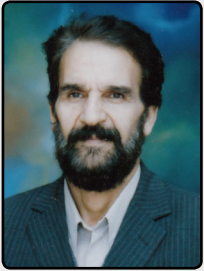
نقش فرهنگ هم موثر است. اما باید در نظر داشت که فرهنگ یک کپیج است اگر یک فرهنگ در درون خودش قوی باشد می تواند به عنصرهای قوی خود اتکا کند اما وقتی درون به فرهنگ دچار «میرایی» شود و توان اینکه بتواند خود را با نیازهای روز جامعه تطبیق دهد نداشته باشد نمی تواند قوی عمل کند. فرهنگ مثل ظرف آبی است که اگر بخواهید خالی اش کنید خالی نمیشود هوا جای آن را پر میکند. وقتی که ما نتوانستیم این خلاءها را پر کنیم و ظرفمان سوراخ شود از فرهنگ های دیگر عاریت میگیرد تبدیل به پدیده فرهنگی میشود که کوچکترین واحد فرهنگی است و قابلیت نقل و انتقال را دارد. اگر فرهنگ میزبان از این جزءهای کوچک وام بگیرد آن وقت مال خودش می شود. اگر مدیران فرهنگی، این خلاءها را بشناسند و بتوانند برای آن برنامه ریزی کنند این روند یک روند مهندسی شده صحیح است اما اگر حوزه تصمیم گیری و سرپرستی را اصلا نشناختند یا بد بشناسند و یا به بیماری «تقلیل گرای» دچار شوند به طور طبیعی جامعه صبر نمی کند و دچار خلاء ایجاد شده و این گونه پدیده فرهنگی جوامع دیگر را سر جای خودش می نشاند. اگر میبینیم جامعه به سمت ماهواره می رود متاسفانه دلایلش این است که ما نتوانستیم مردم را راضی نگهداریم! و نیازهای جامعه را رفع کنیم. وقتی ۶۰ درصد جامعه طبق آمار وزارت ارشاد از ماهواره استفاده می کنند یعنی برنامه های فرهنگی شکست خورده است. یقینا چیزهایی که می آیند همه شان خوب نیست. تغییر سبک زندگی بدون برنامه (که از ویژگی های فرهنگ وارداتی است) و ناگهانی ایجاد شوک میکند و این خود باعث شکل گیری جنبش های اجتماعی می شود یعنی زیر پوست جامعه اتفاقاتی می افتد که نمونه آن را اخیرا در مرگ خواننده پاپ دیدیم.

چه نهادهایی مسئولیت بیشتری دارند؟

بسیاری از مسئولین یا اصلا خبر ندارند و یا عمدتا از اتفاقی که می افتد شوکه می شوند. به طور طبیعی سریالها،اینترنت،فضاهای مجازی تاثیر خاص خود را بر جامعه ای که دچار خلاء های فراوان است خواهند گذاشت. ببینید نقش اداره ای که بانی فرهنگ است و اسمش را یدک می کشد به عنوان وزارت ارشاد تنها ۵ درصد است!.. زیرا تصمیم گیر نیست و بودجه کافی در اختیار ندارد. برای حل این مشکل نه فقط ارشاد و حتی صدا و سیما بلکه، شورای فرهنگ عمومی کشور، مجلس شورای اسلامی، شورای عالی انقلاب فرهنگی، شورای سیاستگذاری صدا و سیما و این گونه نهادهای تصمیم ساز کلان باید ورود کنند.

ضرورت توسعه ی پیشی علمی و پژوهشی مدارای در آموزش و پرورش نشست علمی تخصصی توسعه و آموزش و پرورش

دکتر نعمت الله متین



در این که بخشی از مدیران ما در نظام آموزش و پرورش از بالاترین سمت تا پایین ترین آن ها با همه ی هوش و درایت و توانایی خود

با پژوهش علمی در زمینه ی مسائل آموزش وپرورش و اصول و قواعد آن آشنایی عمیق ندارند تردیدی نیست. به علاوه اغلب به اهمیت و ضرورت استفاده از بینش علمی در اداره ی اموری که به عهده دارند اعتقاد چندانی ندارند. درنتیجه در تصمیم گیری های خود از شیوه های رایج پیروی می کنند . این در حالی است که مدیریت آموزشی علم است و تابع قوانینی حاکم بر رهبری و مبتنی بر تحقیقات جامعه شناختی و روان شناختی است . بسیاری از معلمان که در واقع در زمره ی مروجان علم و پرورندگان کوچک وام بگیرد آن وقت مال خودش می شود. اگر مدیران فرهنگی، این خلاءها را بشناسند و بتوانند برای آن برنامه ریزی کنند این روند یک روند مهندسی شده صحیح است اما اگر حوزه تصمیم گیری و سرپرستی را اصلا نشناختند یا بد بشناسند و یا به بیماری «تقلیل گرای» دچار شوند به طور طبیعی جامعه صبر نمی کند و دچار خلاء ایجاد شده و این گونه پدیده فرهنگی جوامع دیگر را سر جای خودش می نشاند. اگر میبینیم جامعه به سمت ماهواره می رود متاسفانه دلایش این است که ما نتوانستیم مردم را راضی نگهداریم! و نیازهای جامعه را رفع کنیم. وقتی ۶۰ درصد جامعه طبق آمار وزارت ارشاد از ماهواره استفاده می کنند یعنی برنامه های فرهنگی شکست خورده است. یقینا چیزهایی که می آیند همه شان خوب نیست. تغییر سبک زندگی بدون برنامه (که از ویژگی های فرهنگ وارداتی است) و ناگهانی ایجاد شوک میکند و این خود باعث شکل گیری جنبش های اجتماعی می شود یعنی زیر پوست جامعه اتفاقاتی می افتد که نمونه آن را اخیرا در مرگ خواننده پاپ دیدیم.

چه نهادهایی مسئولیت بیشتری دارند؟

بسیاری از مسئولین یا اصلا خبر ندارند و یا عمدتا از اتفاقی که می افتد شوکه می شوند. به طور طبیعی سریالها،اینترنت،فضاهای مجازی تاثیر خاص خود را بر جامعه ای که دچار خلاء های فراوان است خواهند گذاشت. ببینید نقش اداره ای که بانی فرهنگ است و اسمش را یدک می کشد به عنوان وزارت ارشاد تنها ۵ درصد است!.. زیرا تصمیم گیر نیست و بودجه کافی در اختیار ندارد. برای حل این مشکل نه فقط ارشاد و حتی صدا و سیما بلکه، شورای فرهنگ عمومی کشور، مجلس شورای اسلامی، شورای عالی انقلاب فرهنگی، شورای سیاستگذاری صدا و سیما و این گونه نهادهای تصمیم ساز کلان باید ورود کنند.



آموزش و پرورش در جهان پر تغییر نیازمند نخبگان و دانایان است . کسانی باید در راس کارها باشند که ضمن داشتن مهارت و دانش به بینش علمی نیز مجهز باشند . جهان فردا جهانی است که در آن ، مغز بنیاد است و عضله بنیاد نیست .

کوتاه سخن این که برای ایجاد و تقویت بینش علمی نیازمند تحول در تمام ارکان آموزش و پرورش هستیم که در راس آن تحول در بینش و توانایی های معلمان ، مدیران و دانش آموزان است .

مجهز شدن به بینش علمی بستر فرهنگی و اجتماعی خاص می طلبد . بنابراین برای ایجاد بینش علمی در معلمان و شاگردان باید کوشید از طریق آموزش و پرورش بستر سازی های لازم انجام گیرد و از راه های گوناگون استفاده شود .

بینش علمی در واقع فهم روش های علمی و درک چگونگی و کاربرد آن ها در حل مساله است. داشتن بینش علمی را در پیروی از فرایندی که در حل مساله کاربرد دارد تعریف می کنند و برای آن گام های زیر را برمی شمارند :

– بررسی موقعیت تشکیل دهنده مساله ، تردید ، دقت و تمرکز درباره ی مساله .

– کوشش در دادن پاسخی به نسبت مناسب .

– کوشش در دادن پاسخ های گوناگون با روش های گوناگون ، چنان که پاسخ های نخستین ما ناپسنده باشد .

– توجه پی گیر به هدف و افزایش انگیزه از این راه.

– توجه به جنبه های گوناگون مساله ، کشف رابطه های ضروری و چشم پوشی از آن چه نامربوط به آن است .

چنین تعریفی از بینش، آن را معادل آن چه شیوه ی تفکر برای حل مساله خوانده شده است قرار می

دهد در واقع بینش علمی عبارت است از استفاده از روش علمی برای حل مشکلات است .

کسی که بینش علمی دارد وضع موجود را طبیعی تلقی نمی کند پیوسته تجربه می کند ، از اشتباه کردن نمی هراسد . از تاریخ و پیشرفت های انسان ها درس می آموزد . در جهان امروز زندگی می کند ، از گذشته می آموزد و به آینده نظر دارد . مجهز به تفکر علمی است ، از تعصب و پیش داوری به دور است ، سعه ی صدر دارد ، همواره آماده پذیرفتن حقایق است ، اهل مشورت است ، جمع گرا است و به کارهای گروهی اعتقاد دارد .

پژوهش مداری پیش نیاز آموزش و پرورش هم کارآمد و توسعه ی ملی تحقیق و پژوهش هم در مقام راهبرد و هم در مقام راهکار به واقع یکی از شاخص های مهم توسعه بوده و تداوم آن را تضمین می کند . نیازی به توضیح نیست که تولید علم و فن آوری و ایجاد و تقویت بینش علمی جز با توسل به پژوهش و پژوهشگران کارآمد میسر نمی باشد .

در آموزش و پرورش نیز پرداختن به پژوهش در چند بعد قابل توجه و تامل است .

– از بعد تربیت پژوهشگر

– از بعد اداره و تصمیم سازی مبتنی بر پژوهش بینش علمی داشتن یعنی اعتقاد به روش علمی و پژوهش داشتن ، خلاق و نوآور بودن ، انتقادپذیر و انعطاف پذیر بودن . در مجموع کسی که بینش علمی دارد ، در انجام کارهای خود مراحلی را از جمله :

الف.شناسایی مشکل

ب.بررسی علل مشکل پ.تعیین و بررسی راه حل های ممکن

ت.تعیین معیارها برای سنجش راه حل ها ث.تعیین نتایج حاصل از مقایسه راه حل ها با معیارها ج.انتخاب راه حل مناسب چ.اجرا و ارزیابی استفاده می کند . از روند منظم فوق می توان مسایل را بدرستی تبیین نمود و از بینش علمی بهره مند گردید .

نظام آموزشی زمانی می تواند به هدف تربیت پژوهشگر نایل شود و به توسعه ی ملی کمک نماید که بتواند موضوع پژوهشگری و پژوهش محوری را در بین معلمان ، مدیران و دانش آموزان ترویج کند . به عبارت دیگر اعتقاد به پژوهش به عنوان یک راه کار و راه کارآمد

برای رسیدن به راه حل مسایل و مشکلات باید در معلمان و دانش آموزان درونی شود و جزیی از نظام ارزشی و اعتقادی آنان شود . این امر ممکن و میسر نیست مگر با داشتن عزمی راسخ و تربیت معلمانی پژوهش گر و پژوهش گرا چرا که معلمان مهم ترین رکن نظام آموزشی هستند که می توانند با الگودهی مناسب شخصیت دانش آموزان را شکل دهند .

آموزش و پرورش و توسعه ی انسان محور چگونگی تربیت دانش آموز فکور و معلم پژوهنده برای ساختن جامعه ی توسعه یافته تربیت علمی پژوهشی دانش آموزان اهمیت اساسی دارد زیرا: تربیت علمی ، بخشی از مهارت های اساسی مورد نیاز زندگی است و سهم به سزایی در شکل گیری شخصیت سالم دارد . این تربیت در پیوند با سایر ابعاد تربیت است .

تربیت علمی یکی از هدف های اساسی آموزش و پرورش در دوره های مختلف است.تربیت علمی ضامن استمرار و عمق بخشی یادگیری در موضوعات مختلف است.(یادگیری مادام العمر) . یکی از ابعاد آموزش شهروندی آموزش تفکر انتقادی است . آموزش تفکر انتقادی لازمه ی شهروندان خوب است و آن عبارت است از بررسی و آزمون هر قضیه ای به منظور تعیین میزان انطباق آن با واقعیت . کسانی که تحت این گونه آموزش ها قرار می گیرند به سادگی تحت تاثیر هیچ محرکی قرار نمی گیرند و بدون سند و مدرک چیزی را نمی پذیرند ، بسیار دیرباورند ، از الگوی استدلال منسجم و منطقی تبعیت می کنند و گرفتار اوهام و خرافات و پیش داوری و عاطفه گرایی افراطی نمی شوند . تفکر انتقادی عقلانی است و پایه ی درست اندیشیدن است . توانایی و میل به جمع آوری ، ارزیابی و استفاده موثر از اطلاعات هسته ی اصلی تفکر انتقادی است . آموزش زمانی خوب است که قدرت انتقادی را در انسان به وجود آورد .

در این شرایط دانش آموزان بدون سند و مدرک و یا شواهد و قرائن چیزی را نمی پذیرند و پیش داوری نمی کنند . این گونه آموزش تنها آموزشی است که می توان گفت در خدمت تربیت شهروندان خوب است پرورش تفکر خلاق و حل

مساله مستلزم ترکیبی هنرمندانه است.

از ترکیب حوزه ی نگرش ها و رویکردهای فرد ، ارزش ها ، مهارت ها و داش مانند : رشد مداوم ، کنجکاوی ، حساسیت ، پشتکار ، واقع بینی ، بی توجهی ، صداقت عقلانی ، انصاف ،عدالت ، استقلال ، سندیت ، عقلانیت ، خودانتقادی ، حقیقت طلبی ، پیش بینی ، تشریح ، استنباط ، پژوهش ، تجزیه و تحلیل ،ترکیب ، قضاوت و داوری ، خلاصه کردن ، توان مشاهده، توان خواندن ، توان گوش کردن ، دانش موضوعات و هنرها ، دانش علمی ، دانش در مورد خود ،

دانش نیازها ، تجربیات و احساسات دیگران و دانش اخلاقی .

راهبردهای اساسی برای توسعه ی تفکر و تقویت بینش علمی دانش آموزان

طرح سوال هایی برای اندیشیدن : معلمان می توانند در خلال سخنرانی و با طرح سوال هایی اساسی برای اندیشیدن دانش آموزن را در مسیر تفکر انتقادی هدایت کنند . سوال ها باید عمیق و نیازمند به تفکر باشند. اگر دانش آموزان به تنهایی قادر به پاسخ گویی نیستند آن ها را در گروه های کوچک سازماندهی کنیم و تفکر مستقل را در کلاس باید تشویق کنیم به گونه ای که دانش آموز بتواند مستقل از دیگران دیدگاه خود را مطرح نماید . باید بدانیم یک سوال خوب هرگز پاسخ داده نمی شود. دانش آموزان را تشویق کنیم تا استنباط های خود را مطرح نمایند .

استفاده از آزمایشگاه و کارگاه ها بهترین مکان ها برای تقویت مهارت تفکر انتقادی است .

توسعه ی یادگیری به روش علمی که در آزمایشگاه اتفاق می افتد مهم ترین گام در جهت تقویت بینش علمی دانش آموزان است . ایجاد علاقه به واقعیت ها ، پرورش شهامت متفکرانه ، پرورش پشتکار متفکرانه ، توانایی شکیبایی داشتن در قضاوت ها ، مطالعه و خواندن فراوان، بیندگی و شنودگی خوب ، عادت کردن به نوشتن ، از راهنمایی افراد با تجربه استفاده کردن ، صراحت در بیان اندیشه ، تقویت روحیه ی مباحثه و شناخت علمی .

پژوهش و معلمان

پژوهش در مدرسه ابزاری مناسب برای هدایت تفکر و عمل دانش آموزان و معلمان است و با داشتن معلمان پژوهنده و دانش آموزان پژوهنده ، مدرسه مسیر درست را می یابد . یکی از ویژگی های مهم مدارس اثربخش و کارآمد توجه به پژوهش است .

پژوهش بیشترین کمک را به شناسایی وضع موجود و راه های بهبود آن می نماید .مدرسه پژوهنده و یادگیرنده مفهومی جامع برای اندیشه ورزی در این زمینه است .

اقدام پژوهی به عنوان روشی برای پژوهش معلمان ، یک راهبرد برای یادگیری هر چه بیشتر درباره ی تدریس و یادگیری است . با استفاده از اقدام پژوهی معلمان دانش آموز بومی مورد نیاز برای پیشبرد یادگیری یاد دهی را تولید می کنند. درس پژوهی نیز به معلمان کمک می کند تا برنامه های تدریس موضوعات درسی را عمیق تر تهیه و به مرحله ی اجرا درآورند .

اقدام پژوهی بیش از سایر روش های شناخته شده ی پژوهش برای معلمان موثر است .

تعریف اقدام پژوهی

این رویکرد به این معناست که معلم با ذهنیت پژوهش گرانه و با برخورداری از هنجار آزمایش گری ، با موقعیت های عینی که با آن ها سر و

نشست علمی

کار دارد به عنوان یک مساله و موضوع تحقیق برخورد کرده ، این باور را در خود ایجاد می نماید که می تواند برای حل مشکل یا ارتقاء بخشیدن به کیفیت کار خود راه حلی پیدا کند مانند مشکل رفتاری یک یا چند شاگرد . مشکلاتی که در یادگیری وجود دارند پیشرفت تحصیلی یک یا چند دانش آموز و یک مساله ی آموزشی ، معلم می تواند این گونه مسایل را به عنوان یک موضوع تحقیقاتی انتخاب کند و از طریق مطالعه ، هم فکری و تبادل نظر با همکاران به فرضیه های مشخصی دست یابد و سپس آن ها را در کلاس درس خود به کار گرفته و به اجرا گذارد و نتایج حاصل را هر یک بررسی کند که تا چه حد در رفع مشکل موثر واقع شده است .

بدین ترتیب معلم در استقبال از دانش جدید و خلق معرفت سهیم و شریک شده و به عنوان پژوهشگر عمل کرده است .

مراحل اقدام پژوهی

۱- تشخیص وضع موجود

۲- چگونگی تغییر و اصلاح انجام می شود

۳- اجرا و نظارت بر تغییر

۴- ارزیابی شواهد قضautی

یک مدل مفهومی ساده اقدام پژوهی ارائه نموده است : «بینید ، فکر کنید ، عمل کنید» . این چارچوب در عین سادگی از قدرت مندی بالایی برای تبیین و معرفی مفهوم اقدام پژوهی برخوردار است :

نگاه کنید، فکر کنید، عمل کنید

نگاه کنید : اطلاعات و داده های مورد نیاز را گردآوری کنید . یک تصویر بسازید : وضع موجود را توصیف نمایید .

فکر کنید : تحلیل و اکتشاف کنید : چه چیز این جا اتفاق افتاده است؟ تغییر و تعبیر کنید ؟ چه طور و چرا پدیده ها و موقعیت ها چنین هستند؟ (نظریه پردازی)

عمل کنید : برنامه ریزی، اجرا، ارزشیابی.

جمع بندی و نتیجه گیری

توسعه ی انسانی روندی است که طی آن امکانات بشر افزایش می یابد . شرط لازم و کافی برای رسیدن به توسعه ، داشتن انسان هایی است که ذهن و نگرش آن ها متحول شده باشد .

برای این کار به آموزش و پرورش کارآمد نیاز است.آموزش و پرورش زمانی به آفرین خواهد بود که انسان محور توسعه به حساب آید . نظام تعلیم و تربیت اثر بخش و کارآمد با داشتن معلمان پژوهشگر و دارای بینش علمی و با تربیت دانش آموزان فکور و پژوهنده در جهت توسعه ی اجتماعی و جامعه ی انسان محور حرکت خواهد نمود. بنابراین چنان چه انسان محور توسعه قرار گیرد و نقش و تاثیر آموزش و پرورش با کیفیت در خدمت دانش آموزان قرار گیرد و جامعه از نتایج آن بهره مند گردد ، ترقی میسر خواهد شد .

کارگاه

عشقی و جنسیت

با تاکید بر مطالعه ای درباره عشق در زندگی زنان تحصیلکرده



عنوان یک ویژگی اجتماعی شکل می گیرد.

در زنان پیوندی عمیق بین احساسات، روابط اجتماعی و کیفیت آن وجود دارد. برادی در بررسی احساسات، به تمایز بین تجربه احساس و بیان آن اشاره می کند. او تاکید می کند که با افزایش سن بیان احساسات به طور فزاینده ای تحت تاثیر ارزش های فرهنگی قرار می گیرد و و بدین ترتیب تجربه و بیان احساسات هر چه بیشتر ناهمخوان می شوند. بدین معنی که ما کیفیت و شدت احساساتی را که بیان می کنیم (به ویژه آنهایی که ما را با دیگران مرتبط، نظارت و کنترل می کند).

او خاطر نشان کرد: بیشتر نظریاتی که درباره احساسات مطرح شده، معمولاً آن را در قالب دوگانه زیست شناختی، فرهنگی مورد بررسی قرار می دهند. نوع احساسی که فرد در شرایطی ویژه حس می کند، وابسته به فهم (مفهوم، بازنمایی، طرح واژه) از آن است. این به معنی فهم مشخصات، دلایل و نتایج یک رخداد است. احساسات به وسیله وجه نظرهایی از قبیل باورها، قضاوت ها، و آرزوها مشخص می شوند؛ مفاهیمی که طبیعی نیستند اما به وسیله سیستم باور فرهنگی، ارزش و ارزش اخلاقی اجتماعات تعیین می شوند.

تناقض و تفاوت در عشق

زن بودن به معنی عاطفی بودن است و اگر این طور است چرا ما نمی توانیم یا نباید عاشق شویم؟ آیا زن باید معشوق باشد؟ آیا عاشق بودن برای زن قدرت به همراه می آورد یا او را در رابطه به سوی ضعف بیشتر می کشاند؟ برای پاسخ گویی به این پرسش ها از حدود ۸ سال پیش به مجموعه مصاحبه های فاقد ساختار با مجموعه ای از زنان اقدام کردم. تاکنون با حدود ۴۰ زن در گروه های سنی مختلف گفتگو شده است. همه آنان تحصیل کرده هستند و با اغلب آنان در خلال مراحل مختلف زندگی عاطفی مصاحبه شده است. این انشا تنها به گوشه ای از یافته های این پژوهش اشاره دارد. پدیده ازدواج در این جا مورد بررسی قرار نگرفته است.

او ادامه داد: در نگاه اول به نظر می رسد که عشق پدیده ای شخصی و در حد زیادی جسمی است. برای مدت ها این گونه تصور می شد که عشق عرصه ای مناسب برای مطالعه جامعه شناس نیست. عشق به مثابه احساس، علیرغم ویژگی های جسمی آن، فرد را به دیگرانی که موضوع این احساس هستند مرتبط می کند و از این رو بعدی اجتماعی – فرهنگی بر آن حاکم است. توجه به عشق از منظر عاملیت فرد نیز از اهمیت بسیاری برخوردار است. با توجه به تعامل بین فرد و ساخت، ظرفیت افراد برای عاشق شدن به

بسیاری از عشاق نمی توانند به روشنی بگویند که از رابطه ای که به واسطه عشق ایجاد شده است، چه انتظاری دارند اما ظاهرا فداکاری عنصری ضروری برای برقراری یک رابطه بلند مدت است. نکته مقابل این ویژگی، تمایل فرد به حفظ آزاد و فردیت خود است. این اولین دوگانه ای است که در عشق دیده می شود. دوگانه دیگر نگاه به عشق به مثابه مجموعه ای از احساسات مثبت یا همراهی آن با ترکیبی از احساسات مثبت و منفی است. جکسون ضمن تایید این ایده نوعی خودمحوری در فرد عاشق می بیند که آن را به مثابه امری ضداجتماعی تلقی می کند.

پیس هفت نوع مختلف از عشق را معرفی می کند. ۱- عشق رومانتیک: جاذبه جسمی، احساسات جنسی، رمزآلودی عاشقانه، و فعالیت های هورمونی همراه است؛ ۲- عشق عملگرایانه و واقع بینانه؛ ۳- عشق نوع دوستانه؛ ۴- عشق به مثابه یک عقده روحی: حسادت، وسواس، یا احساسات قوی بی ثبات؛ ۵- عشق برادرانه؛ ۶- عشق معمول؛ ۷- عشق خانوادگی . لیشش سبکی متفاوت از عشق را معرفی کرده است. ۱- عشق والدینی؛ ۲- عشق برای وقت گذرانی که مبتنی است بر تفریح، غیرمتعهد، و آسان گیر؛ ۳- شیدایی؛ ۴- عشق الهی؛ ۵- شهوت؛ ۶- پراگما سبک منطقی که انتخاب شریک فرد به دقت براساس معیارهای عقلانی از قبیل طبقه اجتماعی یا مشابهت ها در زمینه اجتماعی برنامه ریزی شده است. این مفاهیم به وضوح بین عشق و رابطه جنسی تمایز قایل هستند. به زعم فردریکسون عشق پدیده ای جسمی، اگر چه نه لزوما جنسی است. او همچنین بین عشق و تولیدات آن، تمایز قایل است. عشق به لحظه خاصی محدود است و معمولا به سرعت فرو می نشیند. افراد معمولا با تولیدات عشق درگیر هستند. او معتقد است که عشق تجدید پذیر است. او همچنین تاکید می کند که فارغ از آن که شروط چه باشد، عشق غیرمشروط نیست. از نظر او اولین پیش فرض عشق احساس امنیت و دومین پیش فرض، اتصال و ارتباط است.

براساس مدل برشلید و هاتفیلد دو نوع عشق سودایی و پرحرارت و عشق دوستانه و توام با همراهی وجود دارد. این دو نوع عشق می توانند روابط سلطه و مهرورزی را شکل دهند. وجود دو نقش عاشق و معشوق در این رابطه می تواند نشان از نابرابری در این رابطه داشته باشد. به ویژه این که معمولا به طور فرهنگی این دو نقش به طور جدی جنسیتی است. عاشق معمولا تصویری غیرواقعی و خاص از معشوق دارد (در این باره وایتهد به دوگانه تمهد به خود یا دیگری تذکر می دهد. همچنین برای عاشق، معشوق یکتا است و او مایل است که برای عاشق یگانه باشد. این تمایل می تواند ریشه رابطه سلطه در عشق تلقی شود. به نظر می رسد تمایل به فداکاری برای معشوق در کنار تمایل به سلطه براو به طور همزمان در فرآیند تولید و بازتولید عشق ایجاد می شود.

دکتر علیرضا نژاد افزود: در این پژوهش توجه به ویژه

بر عشق رومانتیک در زندگی زنان است. اما نکته آن است که این نوع عشق با توجه به زمینه های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی دگرگون شده است. وبر، عشق را به مثابه محصول فوری و بلافصل و در عین حال عکس العمل نسبت به فرآیند عقلایی شدن، ارزیابی می کند. برای وبر عشق راهی است برای جستجوی رستگاری شخصی در این دنیا (در مقابل رستگاری آن جهانی) است. به زعم او عشق تاکید بر عدم عقلانیت در برابر عقلانیت است. به نظر لومان، عشق رمانتیک ابزاری برای ارتباط و محقق ساختن خواست ها و استعدادهای فردی در یک دنیای پیچیده، غیرشخصی و بی نام و نشان است. بدین ترتیب نمی توان عشق را به مثابه یک مشخصه ثابت از پیش داده شده زندگی انسانی تلقی کرد. راتنر با توجه به زمینه های اقتصادی، اجتماعی سه نوع مختلف از عشق رومانتیک را در جهان غرب شناسایی می کند.

عشق و جنسیت وایتهد به صراحت معتقد است که در احساس دوست داشتن و لذت دوست داشته شدن، زن و مرد کاملا یکسان هستند. او این حس را به مثابه یکی از طبیعی ترین حس های بشری معرفی می کند و می گوید مرد ۶۰ ساله ای که تنها زندگی می کند، درست مشابه دختر جوان ۱۶ ساله ای که به مجلس رقص می رود، عشق را آرزو می کند. او البته بین عشق و رومانس به مثابه نوعی از عشق تمایز قایل است و آن ها را متفاوت می بیند. او متذکر می شود که رابطه زنان و مردان هیچگاه، آن چنان که امروز مطرح است، پیچیده نیست. علت این پیچیدگی به این ایده مربوط است که زن مدرن امروزی ، به ویژه زن غربی، گزینه های بسیار زیادی، بیشتر از هر زمان دیگری، در اختیار دارد. او جمله بسیار پرمعنایی را از یک زن که از جمله مصاحبه شوندگان پژوهش او بود، یاد می کند. زنان ممکن است که عشق سنتی را بخواهند، اما آن ها روابط سنتی را نمی خواهند. این جمله بسیار مهمی است و بخش بزرگی از واقعیت زندگی امروز عاشقانه زنان تحصیل کرده ایرانی را به نمایش می گذارد. این دوگانه ای است که آنان را با سرگردانی بسیار به دنبال خود می کشد.

فیشر به ویژگی جنسیتی احساسات توجه کرده و به وجود نوعی بی عدالتی نهادی در این باره اعتقاد دارد. بدین ترتیب قدرت و اعمال آن بی شک در این رابطه وجود دارد و از طریق احساسات بیان و اعمال می شود. شیلدز همچنین متذکر می شود که رفتارها و باورهای عاطفی در شکل دهی و اجرای هویت جنسیتی نقش ایفا میکند. برادی نیز بر احساسات زنانه و مردانه و نیز نقش والدین در این باره تاکید می کند. او معتقد است که مهمترین ارزش های فرهنگی که بر تفاوت های جنستی در بیان احساسات تاثیر می گذارند، آنباهی هستند که به تفاوت قدرت و پایگاه بین مردان و زنان راجع است. این تفاوت ها علاوه بر ویژگی های فرهنگی از خصوصیات زیست شناختی و نیروهای اجتماعی نیز تاثیر می پذیرند. اگر فرورتری زن در سلسله مراتب قدرت و توان بیشتر او

در مهرورزی جزیی از هویت او باشد، شرایط موجود بدون چالش پذیرفته می شود. بدین ترتیب زن با به دست آوردن مرد قدرتمند در پیوند با قدرت او قرار خواهد گرفت و صاحب قدرت خواهد شد. از این رو زن احتمالا در رابطه عاشقانه به دنبال مرد قدرتمند خواهد بود. اگر «قدرت» را به مثابه «قدرت بر» درک کنیم، عشق می تواند به مثابه قدرت عاشق بر معشوق یا بالعکس درک شود. بدین ترتیب یکی از طرفین این رابطه در جایگاه فروتر قرار می گیرد. جکسون معتقد است خود عشق نیز می تواند به مثابه قدرت و بی قدرتی تلقی شود. جاذبه عشق می تواند عشاق را ناگزیر کند که از همه قواعد اجتماعی گذر کرده و به احساس خود وفادار بمانند. در این رویکرد قدرتی در عشق وجود دارد که فرد توان گذر از آن را نداشته و در برابر جامعه و قواعد مرسوم آن قرار می گیرد.

پاره ای پژوهش ها نشان می دهد که زنان بیش از مردان عشق دوستانه را گزارش کرده اند. آنان متذکر می شوند که مردان جهت گیری رمانتیک و جنسی بیشتری در مقایسه با زنان، نسبت به عشق دارند اما این گزارش نمی تواند منجر به این نتیجه گیری شود که زنان بیشتر مایل به عشق دوستانه هستند. مصاحبه های انجام شده در این پژوهش نشان می دهد که این زنان تجربه عشق سودایی، را معادل عشق می دانند. آنان تمایز بین عشق سودایی و عشق دوستانه را با دو مفهوم عشق و دوست داشتن نشان می دهند. آن ها عشق را هیجان انگیز و زندگی بخش می دانند اما دوست داشتن را بلند مدت تر و قابل اعتمادتر معرفی می کنند. ضمنا مصاحبه ها نشان از ترس زنان از درگیر شدن در عشق دارد. در حالی که دوست داشتن در آن احساس امنیت بیشتری ایجاد می کند. سخنران این نشست در بخش پایانی سخنان خود گفت: مصاحبه ها همچنین نشان می دهد که بانوان مصاحبه شده براین باورند که عشق سودایی نوعی نابرابری در رابطه ایجاد می کند. یعنی هر یک از طرفین که در دام این عشق در افتند، بی قدرت می شود. از این رو بودن در کنار مردی عاشق برای آنان یک نقطه قوت تلقی می شود، به همان سان در افتادن خود به دام عشق برایشان ترس آفرین و خطرناک تلقی می شود. نکته جالب آن که، این ترس در بین متولدين نیمه دهه ۶۰ و ۷۰ بسیار کمتر از زنان متولدین نیمه دهه ۶۰ بود. اگر چه ظاهرا عشق وابستگی را افزون می کند، اما زنان در خلال مصاحبه عشق را به مثابه عامل استقلال می نگریستند. ظاهرا عشق رومانتیک که منجر به رابطه بلند مدت می شود، می تواند آن ها را از سلطه موجود در عشق والدینی برهاند. در بسیاری از موارد وقتی که رابطه ناشی از عشق رومانتیک، با توجه به ماهیت آن به سوی سلطه میل کرد، زنان معمولا به سوی سایر اشکال عشق از قبیل عشق والدینی، عشق به فرزند یا عشق خواهرانه پناه می برند. در پایان این نشست دکتر فرح ترکمان، مدیر گروه جامعه شناسی احساسات انجمن جامعه شناسی ایران، به سوالات حضار پاسخ داد.

پارادایم های مهاجرت نخبگان



نخبگان تلاش می‌شود تا بر بازگشت نخبگان به جامعه مبدأ توجه کند. در پارادایم سوم پرسش اصلی پیرامون چگونگی پیوند نخبگان و به‌کارگیری آنان در جامعه است(ناظمی و ضیغمی، ۱۳۹۲)

پدیده مهاجرت نخبگان یا فرار مغزها به عنوان یک مشکل اساسی در سال‌های اخیر در کشورهای مختلف جهان به ویژه کشورهای در حال توسعه مانند ایران مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته و یک پدیده تاریخی است. در مورد مهاجرت نخبگان معمولا ۲ عامل اساسی دافعه داخلی و جاذبه، کشش خارجی مورد توجه نخبگان قرار می‌گیرد.در واقع نخبگان تحت تأثیر مشکلات و مسائل داخلی و جذابیت‌های خارجی قرار می‌گیرند و به مهاجرت از کشور می‌پردازند. در کشور ایران به عنوان یک کشور با جمعیتی جوان که هر روزه از طریق وسائل ارتباط جمعی با کشورهای توسعه‌یافته در ارتباط هستند، باید نگران این پدیده بود(صادقی، ۱۳۸۴

مهاجرت به معنای کلی به مهاجرت نخبگان به معنای خاص یکی از مسائل اصلی مورد نظر جامعه‌شناسان به خصوص جامعه‌شناسان توسعه در کشورهای جهان سوم می‌باشد. مشکل فرار مغزها بعد از جنگ جهانی دوم بود که به عنوان معضلی در کشورهای جهان سوم رشد پیدا کرد و مانعی در راه توسعه این کشورها شد. هر کشوری برای توسعه نیاز به ترکیبی از نیروهای

متخصص، نخبه و مدیریت مناسب در تمامی بخش‌ها دارد و مسئله فرار مغزها خطر و تهدیدی است که برای کشورهای در حال توسعه وجود دارد. نخبگان علمی به عنوان اصلی‌ترین و مهم‌ترین رکن تولید علم و دانش در هر کشوری بیشترین نقش را در فرایند توسعه جوامع ایفا می‌کنند و به همین جهت است که مهاجرت تحصیل کردگان و متخصصین کشور را به سمت توسعه‌نیافتگی سوق می‌دهد و شکاف آنها را با کشورهای توسعه‌یافته عمیق‌تر می‌کند.

گزارشی از پتل «نگاهی تازه به تحقیقات آموزشی و پرورشی» در همایش پتل نگاهی تازه به تحقیقات آموزشی و پرورشی



را با موفقیت تحصیلی دانش‌آموزان نشان دادند. خانم اکبرپوران به تجربه شادی در زندگی روزمره دانش‌آموزان پرداختند و نتایج پژوهش میدانی خود در این زمینه را ارائه دادند. همچنین آقای محمدی با رویکرد تاریخی به تاثیر روحانیت در شکل‌گیری مدارس مدرن در ایران پرداختند و به این موضوع اشاره کردند که طبق مستندات تاریخی بر خلاف تصور رایج، روحانیت نقش بسزایی در شکل‌گیری مدارس مدرن در ایران داشت. بعد از ارائه کارها حاضران در جلسه به گفتگو و پرسش و پاسخ پرداختند.

دکتر محمد رضایی بر عهده داشت، دکتر نوراله پاشا، خانم سپیده اکبر پوران، خانم فاطمه تشویق، خانم زهرا حیدری، آقای محمود محمدیه ارائه نتایج پژوهش‌های خود پرداختند. خانم حیدری با تمرکز بر خانه یادگیری رها به بررسی شکل‌گیری آموزش و پرورش تحول‌خواه در ایران پرداختند. خانم تشویق کار خود را با عنوان «رابطه سرمایه فرهنگی حاصل از خانواده و سرمایه فرهنگی حاصل از مدرسه با موفقیت تحصیلی دانش‌آموزان» ارائه دادند که طی آن با تمرکز بر شاخص‌های سرمایه فرهنگی خانواده و مدرسه، رابطه هر یک از آن‌ها

در همایش ملی پژوهش اجتماعی و فرهنگی در جامعه ایران که در آذر ماه سال جاری توسط انجمن جامعه‌شناسی ایران برگزار شد، پتلی به عنوان «پتل نگاهی تازه به تحقیقات آموزش و پرورش» با همکاری انجمن جامعه‌شناسی آموزش و پرورش ایران برگزار شد. در این پتل که مدیریت آن را

را در جهت نگهداری نخبگان به کار گیرد و شناسایی نخبگان از اهمیت بالایی برخوردار است. چرخش نخبگان: در این پارادایم مهاجرت نخبگان با توجه به تغییرات جهانی، پدیده‌ای طبیعی است. این پارادایم مهاجرت را نه تنها مضر نمی‌داند بلکه پدیده‌ای همراه با منفعت برای کشور تلقی می‌کند که همان مهاجرت معکوس است.

خروج از چرخه خدمت به جامعه: دید این پارادایم درخصوص منافعی است که از نخبگان برای جامعه به دست می‌آید و این پارادایم به جای تمرکز بر محیط و محل زیست نخبگان به افزایش منابع آنان استوار است و این پارادایم بهره‌گیری از نخبگان را به عنوان اصلی‌ترین سرمایه هر کشوری می‌داند.

با توجه به واقعیت‌های امروز و تغییرات جهانی مهاجرت نخبگان امری گسترده در تمام دنیا است و اینکه نخبگان متعلق به کدام جامعه (ناظمی و ضیغمی، ۱۳۹۲)، هستند، اهمیت خود را از دست داده و میزان کارآمدی نخبگان در هر کشور دارای اهمیت است.

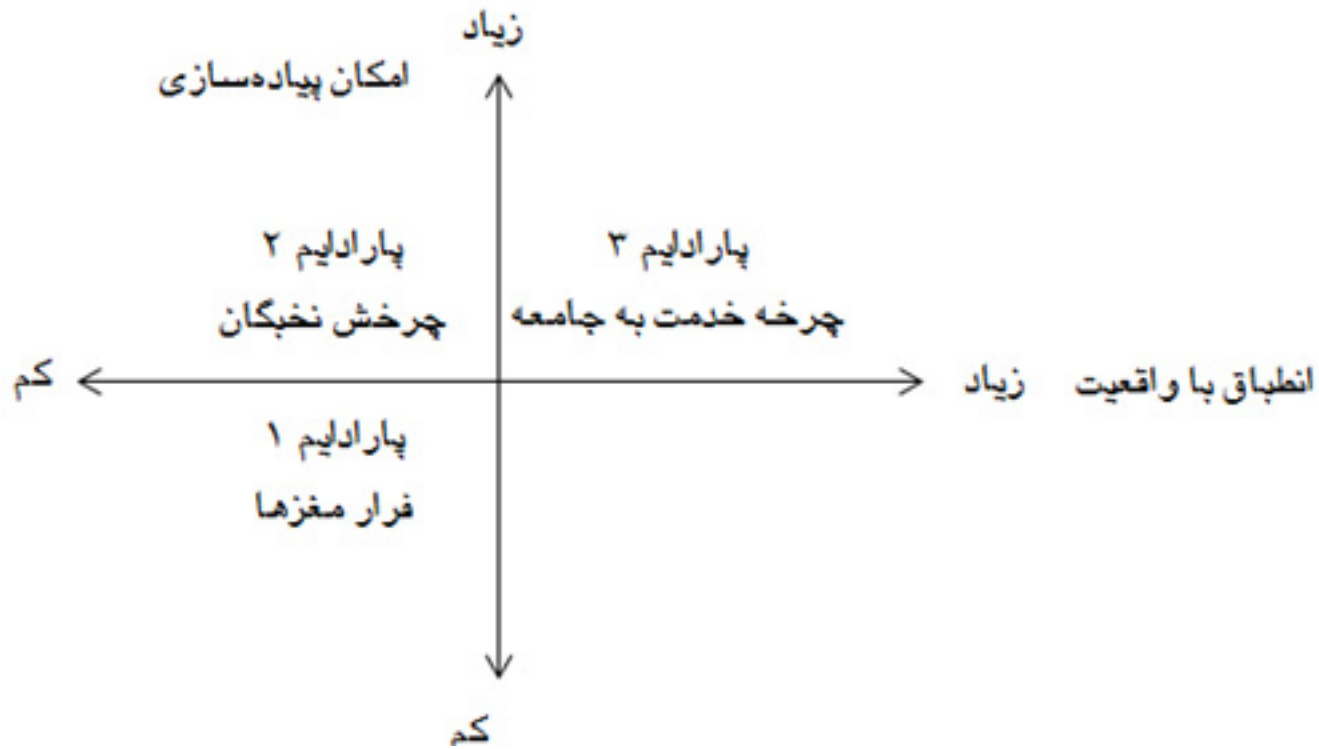
هر کشوری برای توسعه نیاز به ترکیبی از نیروهای متخصص، نخبه و مدیریت مناسب در تمامی بخش‌ها دارد و مسئله فرار مغزها خطر و تهدیدی است که برای کشورهای در حال توسعه وجود دارد. نخبگان علمی به عنوان اصلی‌ترین و مهم‌ترین رکن تولید علم و دانش در هر کشوری بیشترین نقش را در فرایند توسعه جوامع ایفا می‌کنند و به همین جهت است که مهاجرت تحصیل‌کردگان و متخصصین کشور را به سمت توسعه‌نیافتگی سوق می‌دهد و شکاف آنها را با کشورهای توسعه‌یافته عمیق‌تر می‌کند

پارادایم‌های مهاجرت نخبگان
فرار مغزها: در این پارادایم مهاجرت نخبگان به عنوان یک معضل دانسته می‌شود که از توانمندی‌های جامعه مبداء کاسته می‌شود. به خاطر همین علت اتخاذ سیاست‌هایی به منظور رفع این مشکل اهمیت پیدا می‌کند که مهم‌ترین این سیاست‌ها جلوگیری از مهاجرت نخبگان می‌باشد. این پارادایم با توجه به مدل رانش- کشش تلاش می‌کند که عوامل مختلف

هم ادامه داشته است که شاید به خاطر سیاست‌های اعمال شده در کشور به‌خصوص در ۸ سال اخیر این روند افزایش چشم‌گیری داشته است(جعفری معطر، ۱۳۸۷)

حال نکته قابل تأمل این است که نزدیک به دو میلیون و دویست الی سیصد هزار نفر ایرانی در خارج از کشور زندگی می‌کنند که از این تعداد حدود ۶۰ الی ۶۵ درصد در کشور آمریکا و مابقی در کانادا، انگلستان، آلمان و فرانسه هستند و هم‌چنین جمعیت قابل توجهی از ایرانیان (بیش از ۲۰۰ هزار نفر) در امارات متحده عربی به سر می‌برند (سریع‌القلم، ۱۳۸۰)

مهاجرت نخبگان
مهاجرت به معنای کلی به مهاجرت نخبگان به معنای خاص یکی از مسائل اصلی مورد نظر جامعه‌شناسان به خصوص جامعه‌شناسان توسعه در کشورهای جهان سوم می‌باشد. مشکل فرار مغزها بعد از جنگ جهانی دوم بود که به عنوان معضلی در کشورهای جهان سوم رشد پیدا کرد و مانعی در راه توسعه این کشورها شد.



دعوت به همکاری

IASE-NGO.IR

بدینوسیله از اساتید، دانشجویان و معلمان علاقمند به فعالیت در حوزه جامعه‌شناسی آموزش و پرورش دعوت به همکاری می‌شود.

آدرس: خیابان کریمخان - ابتدای آبان شمالی
ساختمان مرکزی دانشگاه علامه طباطبائی طبقه دوم - اتاق ۲,۷

روزهای زوج از ساعت ۱۰ الی ۱۴

علاقتمندان می‌توانند با مراجعه به سایت انجمن نیز نسبت به ثبت نام اقدام نمایند.



ENGLISH NEWSLETTER
Iranian Association for Sociology of Education
Volume 1 Number 1 spring 2013

میراث‌های نظری استوارت هال برای مطالعات فرهنگی ایرانی



دکتر محمد رضایی

کسان دیگری. شاید تعبیر وضعیت چینی مطالعات فرهنگی مناسب باشد. در واقع در این وضعیت ما حتی نمیدانیم چه چیزی برای ما مطلوب است. طبیعی است که از درک اندیشه های خود هال و نسبتش با وضع و حال امروزم نیز غافل بمانیم. درباره استوارت هال به این نکته هم باید توجه داشت که او دوره های فکری مختلفی داشته است. استوارت هال اندیشه تثبیت شده‌ای ندارد. به تعبیری، او صاحب یک منظومه فکری پراکنده است. بعضی اتفاقات هم این مسأله را تشدید کرده است؛ برای مثال همکاری های پژوهشی متعددی که داشته است. بیشتر آثار استوارت هال در قالب همکاری است. نهایتاً دو کتاب بیشتر که حاصل کار شخص خودش باشد ندارد. فیسک با کلمه open سعی می‌کند در یک کلمه کارهای استوارت هال را توصیف کند: کارهایی با پایانی باز، رو به جلو، و در مشارکت با دیگران (فیسک، ۱۹۹۶: ۲۱۲). هال کسی است که به‌جای نوشتن کتابهای اختصاصی، به ژورنال‌ها و نوشتن در آن‌ها توجه نشان می‌دهد. یا مشتاق حضور در برنامه‌های تلویزیونی است.

مجموعه‌ی این مسائل از استوارت هال موجودی می‌سازد که یکجا جمع کردن تمام وجوهش ساده نیست. اما پاسخ این پرسش که چرا اینگونه او مسیر خود را می‌پیماید و چنین نوساناتی را تجربه می‌کند را باید در موضوعی که او دنبال می‌کند جست. اساسا استوارت هال بایستی اینگونه می‌بود و جور دیگری از او قابل انتظار نبود. در محور آرای استوارت هال در عین این پراکندگی‌ها، با مفهوم Contextualism (زمینه‌گرایی) روبرو می‌شویم؛ اینکه موضوعی مانند فرهنگ تا چه میزان به زمینه وبرهه‌های moment مورد بررسی وابسته است و چقدر این موضوع می‌تواند در وضع و حال‌ها و هم‌آیندی‌های مختلف متفاوت باشد و به تبع این واقعیت‌های متلون و متکثر، تا چه میزان تحلیل این واقعیت‌ها نیز می‌تواند متفاوت باشد. بنابراین شما نوعی پراکندگی در بحث استوارت هال می‌بینید که این پراکندگی در واقع محصول موضوع مورد مطالعه استوارت هال است که از اساس موضوعی ثابت نشده و temporal (موقتی) است. بنابراین استوارت

هال تثبیت شده ناقض رویکرد خودش می‌بود؛ چرا که اساسا او فکر این را هم نمی‌کرد که موضوعات مورد بررسی‌اش تثبیت‌شده‌اند. آن موضوعات به نظر او موقتی، زمینه‌مند و conjunctural(برهه‌ای) هستند و طبیعی است که اندیشه استوارت هال نیز به همین ترتیب برهه‌ای، زمینه‌مند و temporal (موقتی) باشد.

دو منظر برای کمک هال

کمک استوارت هال به نظریه‌پردازی ما درباره شرایط ایرانی را از چند منظر می‌توان توضیح داد. بگذارید شیوه‌ای استوارت هالی برای انتخاب این منظر جستجو کنم. پاسخ من یک منظر از میان منظرهای مختلف است. هرگاه از استوارت هال درباره مطالعات فرهنگی می‌پرسیدند، او نسبت خود با مطالعات فرهنگی را اینگونه تعریف می‌کرد که من داستانی دارم در کنار داستانهای دیگر؛ روایتی دارم که در کنار روایتهای دیگر قابل طرح است. دیگران ممکن است استوارت هال دیگری داشته باشند و مناظر دیگری از بحث های او برایشان مهمتر باشد. مایلم بحثم را در دو زمینه فعالیت علمی و کاری هال دنبال کنم. هال برای من از این دو جنبه مهم است. به طور خلاصه، هال یک روشنفکر ارگانیک است. بر واژه ارگانیک تاکید دارم تا آن را از روشنفکر به معنای خاص کلمه که عموماً رایج است جدا کنم. برای من هال در کار روشنفکری‌اش یک نظریه‌پرداز علمی است: علمی از نوع مطالعات فرهنگی‌اش و در کار علمی، روشنفکری است که دلبسته اکتیویسم سیاسی است. او این دو ساحت را از هم جدا نمی‌داند، همان‌طور که دانشگاه را جدا از کار روشنفکری نمی‌بیند. شاید این برداشت از هال در وضع و حال کنونی جامعه فکری ما که به شدت بر دوگانه کار دانشگاهی و کار روشنفکری اصرار دارد قدری عجیب باشد. ابتدا بر کار روشنفکری هال و در ادامه به شیوه نظریه‌ورزی استوارت هال می‌پردازم.

ویژگی های روشنفکری هال

گفتمیم هال روشنفکری ارگانیک است که می‌تواند برای عمل سیاسی ما در ایران امروز درس‌آموز باشد. باید بدانیم که روشنفکری استوارت هال متفاوت است. او خود را روشنفکری انقلابی نمی‌داند. اصلاً شک دارد روشنفکران بتوانند دست به بسیج گسترده‌ای بزنند. به دو دلیل: طبقه‌ای برای بسیج وجود ندارد (مانند طبقه کارگر) و دوم این که فرهنگ محل نزاع دائمی است که مانع تضمین بسیج و حرکتی گسترده و یک‌دست می‌شود (جیمز پروکتر، ۲۰۰۴).

اگر انقلاب منظور نظر هال نبود پس این سوال مهمی است که بیرسیم مراد استوارت هال از مطالعه فرهنگ چه بود؛ چنان‌چه پروکتر (۲۰۰۴) گفته است، منظور از تحلیل فرهنگی نشان دادن امکان‌هایی است که به گروه‌های حاشیه‌ای کمک کند ولو به طور موقت فضای فرهنگی را از دست گروه‌های مسلط جامعه خارج کنند. این با مشی هال سازگار بود که فرهنگ را امری یا موضوعی ایستا برای مطالعه در نظر نمی‌گرفت. در مطالعه

فرهنگ هم به دنبال نظریه‌پردازی بزرگ یا به دنبال آرمان‌هایی بزرگ هم نبود. او فرهنگ را قلمروی برای مبارزه و کشمکش تلقی می‌کرد که دامن نظریه‌پردازی درباره فرهنگ را هم می‌گیرد (همچنین نگاه کنید به گروسبرگ، ۱۹۹۶: ۱۵۲). در مقاله «مطالعات فرهنگی و میراث‌های آن»، زمانی که به کار روشنفکری می‌پردازد دلالت‌هایی از این رویکرد را آشکار می‌سازد. در آن‌جا از بیماران و بیماری ایدز سخن به میان می‌آورد و نقشی که روشنفکران در این ماجرا می‌توانند داشته باشند. در این مقاله او نشان می‌دهد این واقعیت خشن که سبب مرگ انسان‌ها در خیابان‌ها می‌شود می‌تواند موضوع بررسی روشنفکران باشد اما در این ماجرا روشنفکران دلمشغول «سیاست فرهنگی بازنمایی» خواهند بود به این معنا که چگونه ایدز بازنمایانده می‌شود و گفته‌ها و سکوت‌ها در این میان کدام است: سکوت در قبال اپیدمی ایدز در آسیا و آفریقا و مانند آن. کار نظریه پرداز فرهنگی مفهوم پردازی، تحلیل جهان و کمک به تغییر آن (اسلک، ۱۹۹۶). بازگشت به ایدئولوژی. چنان‌چه گفته شد، در محور پروژه روشنفکری استوارت هال، نوعی سیاست فرهنگی بازنمایی است. هر چند در این مسیر ایدئولوژی یکی از ترم‌های تخصصی و مورد علاقه اوست و مقاله‌ای مهم درباره بازگشت ایدئولوژی (۱۹۸۲) به مطالعات رسانه‌ها دارد اما، دو تفاوت عمده در این جا دیده می‌شود: نخست، استوارت هال سیاست بازنمایی را در کار روشنفکریش بدون توسل به ایده فریب ایدئولوژیک طرح می‌کند و دوم، رهایی‌بخشی نخیه‌گرایانه در تحلیل او جایی ندارد. این دو عموماً در کنار هم طرح می‌شوند.

امروزه همبسته تحلیل فرهنگی در جامعه ایران پرداختن به مسئله فریب و توهمی است که عموماً مردم، بر اساس تحلیل‌های نخیه‌گرا، گرفتار آن تصور می‌شوند. در مجموعه تحلیل‌هایش از تاجرپسم که ابتدا در دو نشریه Marxism Today و The New Socialist منتشر شد و بعدها در دو مجلد The Politics of Thatcherism (۱۹۸۳) و The Hard Road to Renewal (۱۹۸۸) چاپ شد، هال به این بحث دامن می‌زند با وجودی که در سال‌های ۱۹۷۹ تا اواخر دهه ۸۰ به رغم آن‌که شاخص‌های اقتصادی در انگلستان افت داشتند چرا مردم حتی اعضای طبقه کارگر به تاجر رای دادند و او در واقع، نخست‌وزیری محبوب بود؟ آیا واقعا مردم انگلستان گرفتار نوعی آگاهی کاذب بودند و فریب خورده بودند؟ روشن است که پاسخ هال به این پرسش اخیر منفی بود. مسئله فریب ایدئولوژیکی نیست. چون هال در مقالات متعددی نشان داد چگونه در مطالعات فرهنگی باید از مسئله ایدئولوژی به مثابه فریب گذر کرد. (نگاه کنید به هال، ۱۹۹۶ مارکسیسم بدون گارانتی؛ لا‌راین، ۱۹۹۶) هال به جای آن‌که بر ماهیت یک‌پارچه و بدون هیچ‌گونه شکاف و کلیت یکدستی به نام ایدئولوژی تأکید کند بر خصلت‌های ذاتاً متناقض تاجرپسم تأکید کرد (نگاه کنید به پروکتر، ۲۰۰۴؛ همچنین رجوع

شود به هال ۱۹۸۸). توضیح هال چنان‌چه می‌دانید حول مفهوم «اقتدارگرایی پوپولیستی» ارائه شد. خلاصه این مفهوم اشاره به وضعی دارد که در آن تاجر کوشید از دو مکانیسم همزمان استفاده کند: از یک‌سو از ظرفیت‌های حکومتی هژمونیک و از سوی دیگر از ناراضایتی‌های پوپولیستی مانند ترس از کیف‌قاپی، مهاجرت، و مسئله جوانان به نحوی ایدئولوژیک استفاده کند تا به چنین بسیجی دست زند.

نزدیکی به مردم. خصلت روشنفکری ارگانیک هال ویژگی برجسته دیگری هم دارد: تلاش برای نزدیک شدن با مردم دقیقاً در نقاطی که هستند. در واقع، در نظریه هال، اکتیویسم بخشی از شرایط انتولوژیک زندگی روزمره به شمار می‌رود. این توانایی‌ای نیست که توسط روشنفکران به مردم داده شود. در نهاد زندگی وجود دارد. از همین رو اصالت بخشیدن به زندگی روزمره شب شده است تا استوارت هال تلاش کند به توهمی دانستن زندگی روزمره و متوهم دانستن مردم بکوشد به آن‌ها نزدیک شود. در مکان‌هایی که واقعا می‌توان به آن‌ها دست یافت. به سابقه فعالیت‌های او بنگرید: کار در دانشگاه اوپن و کار در مرکز مطالعات فرهنگی بیرمنگام. هال از تقسیم جامعه میان دو کمپ نخبگان و مردم عوام اجتناب دارد. این دقیقاً یکی از دلالت های منش هال برای روشنفکر ایرانی است. به انگیزه هال برای انتخاب اوپن یونیورسیتی توجه کنید: «محلی بازتر، میان‌رشته‌ای-تر، و نامتعارف‌تر..برای صحبت با مردم عادی، با دانشجویان سیاه و زن در جایگاهی غیرآکادمیک...این محل بخشی از اشتیاق سیاسی من را برآورده می‌سازد» (هال، ۱۹۹۶)

درک زمانه. از دلالت‌های روشنفکری ارگانیکی هال تلاش برای درک زمانه خودش است. پروژه نیوتایمزم، نمونه بارزی از این کوشش است. پروژه‌ای که اول‌بار در سال ۱۹۸۹ در مجله مارکسیسم تودی کلید خورد و بعدها در کتاب New Times: The Changing Faces of Politics in the ۱۹۹۰s منتشر شد. چنان‌چه پروکتر گفته است (۲۰۰۴: ۱۰۳) «زمانه جدید» مانیفستی مشخص نیست. بلکه مجموعه دستورالعمل‌ها و رهنمودهایی پراکنده است که روح کلی آن مبتنی بر این شعار است: با زمانه حرکت کن. منظور از این جمله درک زمانه و پیچیدگی‌های تحولات اخیر و تلاش برای تحلیل به هنگام آن‌هاست. مشکل چپ اساساً این بود که در زمانه مورد نظر هال به خلاف جریان راست قادر به درک این تحولات و حرکت بر روی موج این تغییرات نبود. طبیعی بود که بدون درک چنین شرایطی انتظار بسیج مردم از سوی چپ نبوده است. پیروزی راست در گرو درک همین زمانه جدید بود. با درک زمانه جدید است که می‌توان به آن جهت داد و مسیرش را در حرکت به جلو تغییر داد.

اما ویژگی‌های نظریه‌پردازی از نوع استوارت هال کدام‌اند؟

در برداشت هال از نظریه پردازی، مفهوم مفصل

بندی پیوست شده است. خود این مفهوم در دو معنای نظری و روشی معنای خاصی دارد: مفصل‌بندی در مقام نظریه «شیوه‌ای برای توصیف جهان یا فورماسیون اجتماعی بدون افتادن به ورطه ذات‌گرایی و تقلیل‌گرایی» است. از سوی دیگر، مفصل‌بندی در مقام روش، روشی برای زمینه-مهندسازی ابژه تحلیل است (اسلک، ۱۹۹۶: ۱۱۳). این زمینه‌مهندسازی برای صرف تحلیل نیست بلکه چنان‌چه پیش‌تر گفته شد برای تغییر آن است. نتیجه این تغییر «بازمفصل‌بندی» واقعیت است (اسلک، ۱۹۹۶: ۱۱۵). این عملی مهم برای تغییر شرایط زندگی است. هال تلاش برای گذر از این ذات‌گرایی را از همان آغاز به ویژه در مقاله دو پارادایم میتوان دید. همان جا که وی تلاش دارد ضمن معرفی دو پارادایم فرهنگ‌گرایی و ساختارگرایی از محدودیت‌های هر کدام رها شود. برای نمونه، طبقه‌گرایی محدودیت پارادایم فرهنگ‌گرایی است. از دلالت‌های بسیار مهم مفصل‌بندی برای هال را می‌توان برشمرد:

چنان‌چه گروسبرگ گفته، یکی از ویژگی‌ها این است که جدایی میان نظریه در هر سطح از انتزاع که باشد از یک‌سو و زمینه تاریخی آن وجود ندارد. اما نباید از یاد برد، پرداختن به زمینه و کانجاکچرالیزم نظریه استوارت هال دو دلالت در پی دارد. هم نظریه‌اش را به شدت محلی ساخته است. استوارت هال در بدو امر نظریه‌پرداز شرایط انگلستان زمانه خودش است. این بخش از نظریه هال شاید کمکی به ما نکند. در واقع، باید مراقب خطری در نزدیکی به نظریه استوارت هال شد که من «کانجاکچرالیزم خاد یا رادیکال» می‌دانم. معنای این گفته آن است که نظریه‌ها را به شدت محلی بدانیم و هیچ سطحی از انتزاع از واقعیت مورد مطالعه‌اش برای آن قائل نباشیم. نظریه استوارت هال ظرفیت‌هایی دارد که آن را از این خطر مبری می‌سازد. اول، این نظریه در خود پتانسیل‌های تعمیم‌پذیری به دیگر کانجاکچرها را به دست می‌دهد و دیگر آن که مجموعه بحث‌های هال سرخ‌هایی از نوع متاتئوریک برای پرداختن به خود نظریه را در خود دارد.

از همین رو، از دل بحث‌های استوارت هال دلالت‌هایی در باب اینکه چگونه نظریه‌ای می‌توان داشت بیرون می‌آید. این بحث است که برای من اهمیت دارد. موضعی که استوارت هال در قبال نظریه و همین طور نسبت نظریه با عمل – یا آنچه به اصطلاح پراکسیس نامیده می‌شود – دارد، مهم است (نگاه کنید به گروسبرگ، ۱۹۹۶). نحوه نظریه ورزی theorization اینجا اهمیت پیدا می‌کند و از همین زاویه است که نظریه‌پرداز مطالعات فرهنگی به عنوان یک روشنفکر. بنابراین استوارت هال برای ما ایرانی‌ها مهم است، نه از این زاویه که تحلیل‌های درخشانی از بریتانیای زمانه‌ی خودش برای مثال بحث تاجریسم یا وضعیت مهاجران ارائه داده است؛ بلکه از این جهت مهم است که منبع الهامی است که به ما کمک می‌کند چگونه شرایطمان را نظریه‌پردازی کنیم. استوارت هال اساسا متفکر یا

نظریه‌پردازی نیست که نظریه‌ای عام به شما عرضه کند تا شما در جامعه‌تان آن را بکار ببندید. استوارت هال مردی برای کاربرست نظریه application نیست؛ اما منبعی برای الهام است که می‌تواند به شما الهامات تازه‌ای بدهد تا زمانه‌تان را کشف کرده و نظریه‌پردازی‌اش کنید. این استوارت هالی است که خوشایند ما می‌تواند باشد و اتفاقا باز از این زاویه این همان استوارت هالی است که چندان دلچسب به نظر نمی‌رسد؛ چرا که چیزی را عینا دست شما نمی‌سپارد.

زمینه برای هال هم موضوع نظریه است و همزمان شرط وجودی آن است (۱۹۹۶: ۱۵۳) در واقع، باید به این نکته توجه نشان داد که معنا و سیاست هر کرداری به شدت با زمینه پیوند خورده است. در این زمینه است که تناقضات و مناسبات ویژه‌ای ساخت می‌یابند و در خود، زمینه‌ساز کردارهای خاصی می‌شوند. هدف عمیق شدن در فرایندهایی است که نظم فرهنگی مسلط را مشروع کرده است. این همان شرایط و فرایندهای مفصل‌بندی ساختارهای مسلط معنا و قدرت در جامعه است. در دل چنین تحلیلی است که مفصل‌بندی مفهومی کلیدی و مهم برای استوارت هال می‌شود: «مفصل‌بندی به مجموعه‌ای از کردارهای تاریخی اطلاق می‌شود که از طریق آن‌ها بر سر تولید هویت یا وحدتی ساختاری از دل تناقض، تفاوت و پیچیدگی نزاع می‌کنیم.» (به نقل از گروسبرگ، ۱۹۹۶: ۱۵۵-۱۵۴). در این برداشت، معنای تاریخی کردارها از پیش معلوم نیست، ضمانت‌های تاریخی از بین می‌رود، به پرسش از خاستگاه‌هایی مانند خاستگاه طبقاتی، معلول‌ها موضوعیت پیدا می‌کند و دست آخر، همه فعالیت‌های اجتماعی در قلمروی همیشه در معرض منازعه رخ می‌دهند (همان). در چنین برداشتی معیار قضاوت درباره نظریه‌ها این است که هر چه بیشتر نظریه باید بتواند تناقضات و پیچیدگی‌های زمینه مورد نظر را نشان دهد. نظریه‌پرداز به مثابه جراحی است که سطح را می‌شکافد تا به عمق برسد. با این شیوه هر چه بیشتر باید نظریه‌ها بتوانند ما را از بدیهیات زندگی روزمره دور سازند.

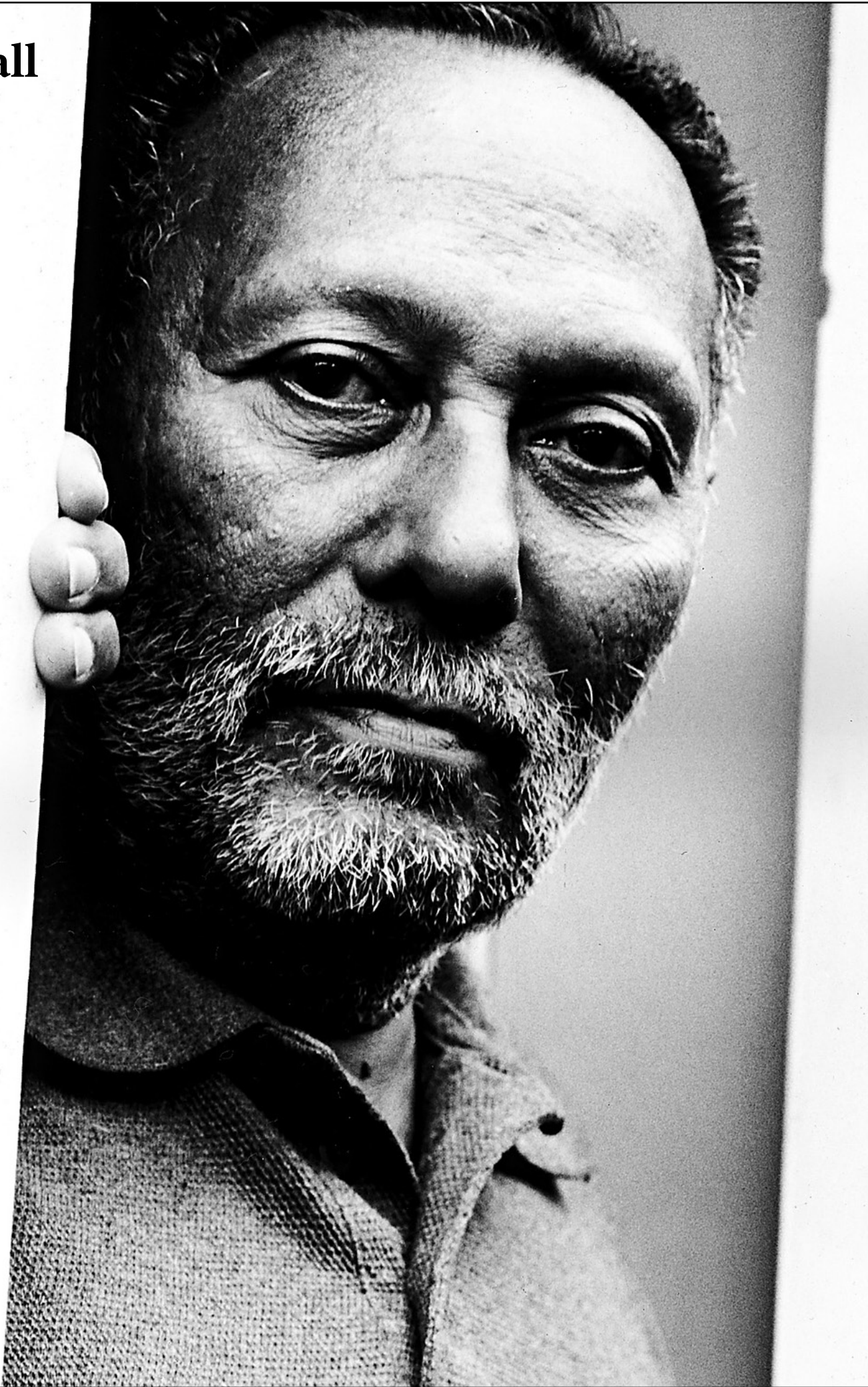
مفصل‌بندی به هال کمک می‌کند در بحث نظری موضعی میانه جبرگرایی ساختارها از یک‌سو و اراده‌گرایی و خلاقیت‌گرایی از سوی دیگر است. این موضع وسط به خوبی در مقاله دو پارادایم نشان داده شد. این ترکیب در پرتو نظریه مفصل‌بندی ممکن است.

عموما نظریه را رسمی، عینی و فارغ از رزش به کار بستند. چنان‌چه گفته شد مطالعات فرهنگی در قبال کاربرست نظریه موضع دارد. برای آن که چیزی از پیش به نام نظریه نداریم. چنان‌چه جنیفر اسلک گفته است برای هال نظریه مانند راهی انحرافی مطرح است. این روش محقق را درگیر در زمینه و مسئله‌ای می‌سازد که در جریان است. باز به تعبیر اسلک نظریه به دو معنا در نظریه هال همچون کردار است: الف – ابزاری مفهومی رسمی است و ب – در تلاش برای خروج از صرف نظریه‌پردازی است. این

مورد اخیر ناظر بر تغییر واقعیت مورد مطالعه است. تعهد به فرایند نظری در اینجا خیلی مهم است. کار نظری جدای از تغییر واقعیت مورد بررسی نیست. با وجود این، در نظر هال با کار نظری در تلاش برای تبدیل شدن به سخنگوی توده مردم نیستیم بلکه می‌کوشیم تا فضایی برای صدای آن‌ها باز کنیم. درو اقع چنانچه هال گفته است: نظریه خوب نظریه‌ای نیست که بتوان با فصاحت درباره‌اش حرف زد بلکه نظریه‌ای است که میتوان با آن جنگید.

نحوه مداخله داستان مداخله در نظریه استوات هال هم جالب است. این دقیقا همان نقطه‌ای است که دو تلاش روشنفکری و نظری هال به هم می‌رسند. برای هال هر گونه مداخله‌ای در واقعیت از نوع «کردار سیاسی مبتنی بر نظریه» است. این عملی است که طی آن به تعبیر هال نیروهای اجتماعی و اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژی به گونه‌ای با یکدیگر مفصل می‌شوند که در تاریخ به نحو پیش‌برنده‌ای تغییر ایجاد کنند (هال، ۱۹۵۸؛ به نقل از اسلک، ۱۹۹۶: ۱۲۴). در اینجا از مرکزیت انداختن نظریه به نفع نوعی از نظریه‌ورزی که پیوسته در جریان باشد، می‌تواند راهی باشد برای مفصل‌بندی نظریه با امکان‌های کش سیاسی و اجتماعی. این همان راهی است که مطالعات فرهنگی در عرصه عمل باید دنبال کند. بارها در مطالعات فرهنگی شنیده‌ایم که نظریه چیزی جدا از context (زمینه)‌ای که راجع‌بهش در حال نظریه‌پردازی هستیم نیست. ما از قبل چیزی به‌نام نظریه نداریم. وقتی به این مفاهیم دقت می‌کنیم می‌بینیم که کار علمی و کار روشنفکری در مطالعات فرهنگی توأمان اتفاق می‌افتد و همین هم خاصش می‌کند. نظریه در مطالعات فرهنگی، خود برآمده از context است، یعنی نظریه در ضمن عمل سیاسی پرداخته می‌شود و نظریه هم مبنایی می‌شود برای عمل سیاسی. بنابراین شما هیچ نظریه‌ای را نمی‌توانید از جای دیگری وام بگیرید و در جامعه خودتان عملی کنید. حتی هال می‌گوید من باور ندارم کسی بتواند مردم را بسیج کند. اینجا هیچ ویژگی خاصی به روشنفکر نمی‌دهد، چرا که کار روشنفکری عملی است همزمان با عمل مردمی که برای مطالبه‌ای در تقلا هستند، به منظور فرموله‌کردن آن عمل مردمی. یعنی مشابه بیان گرامشاییی ور رفتن با عقل سلیم مردم. پس روشنفکر ارگانیکی که استوارت هال از آن حرف می‌زند هیچ نقش پیامبرانه‌ی ولو موقتی هم ورای جامعه و مردم ندارد.

Stuart Hall



دوفصلنامه‌ی

جامعه‌شناسی آموزش و پرورش



دو فصلنامه

جامعه‌شناسی آموزش و پرورش

ISSN: ۲۳۲۲-۱۴۴۵

شماره ۲/ بهار و تابستان ۹۱



بررسی رابطه بین عزت نفس، خودمختاری و انصاف با مسئولیت‌پذیری دانش‌آموزان

مسعود چلی، سکینه خرم دل

مقایسه سازگاری اجتماعی دانش‌آموزان مدارس شبانه‌روزی و دانش‌آموزان مدارس عادی

همجوار در استان سمنان

سید محمد حسن حسینی، معصومه مطهر

سنجش رابطه تکالیف رشدی چرخه زندگی خانواده طلاق و مشکلات عاطفی- رفتاری کودکان

(مطالعه موردی دانش‌آموزان منطقه ۱۲ آموزش و پرورش تهران)

فریبا سیدان، انظم اولادی قادیکلایی

عضویت در شبکه‌های اجتماعی و رضایت از زندگی در بین بازنشستگان سالمند آموزش و پرورش شهرستان چهرم

غلامرضا غفاری، یلدا زبردست

دموکراتیزه‌شدن روابط علم و جامعه: از پاسوادی علمی تا تولید مشترک دانش

محمدامین قانع راد، ابوالفضل مرشدی

ارتباط تحصیلات دانشگاهی با مصارف فرهنگی افراد: مقایسه موردی افراد تحصیل کرده دانشگاهی و غیر دانشگاهی

مرغی منادی

تحلیل انتقادی عملکرد آموزش و پرورش رسمی در ایران

سید ضیاء هاشمی، محسن غلامی

Self-Esteem, Autonomy, Fairness and Students' Responsibility

Masoud Chalabi, Sakineh Khoramdel

Social Adjustment of Students in Boarding Schools and in Adjacent Regular Schools

Seyed Mohammad Hossein Hosseini, Masoomeh Mator

The Child's Behavioral Difficulties and Developmental Tasks of the Family Life Cycle in the Post-Divorce Family

Fariba Seyedan, Azam Oladi Ghaedkolaei

Social Networks and Life Satisfaction among Pensioners of Education

Gholamreza Ghaffary, Yalda Zabdast

Democratization of Science and Society Relationships

Mohammad Amin Ghaneirad, Abolfazl Morshedi

The Academic Education and Cultural Capital

Morteza Monadi

Functions of the Formal Education

Seyed Zia Hashemi, Mohsen Gholami

با مقالات و گزارشات مختلف منتشر شد



فراخوان اولین همایش ملی

«جامعه، منابع طبیعی، آب و محیط زیست؛ چالش‌ها و راهکارها»

کارگروه جامعه‌شناسی محیط زیست انجمن جامعه‌شناسی ایران در راستای رسالت‌های پژوهشی خود در نظر دارد که «اولین همایش ملی جامعه، منابع طبیعی، آب و محیط زیست؛ چالش‌ها و راهکارها» را در ۹ و ۱۰ تیرماه سال ۱۳۹۴ با همکاری دانشکده منابع طبیعی دانشگاه تهران برگزار نماید.

این اقدام جهت فراهم آوردن زمینه‌ای برای بیان دیدگاه‌ها و چشم‌اندازهای استادان و پژوهشگران این حوزه با نگاه جامعه‌شناسی به محیط زیست و منابع طبیعی است. بدین وسیله از تمامی علاقمندان به موضوعات انسانی مرتبط با منابع طبیعی و محیط زیست در شاخه‌های مختلف آن اعم از جامع‌شناسی، انسان‌شناسی، جمعیت‌شناسی، اخلاق، حقوق، سیاست‌گذاری و مدیریت پایدار و سایر رشته‌های مرتبط، دعوت بعمل می‌آید با مشارکت خود در این همایش، بر غنای آن بیافزایند.

محورهای همایش

- فرهنگ، اخلاق، رسانه‌ها، منابع طبیعی، آب و محیط زیست
- حکمرانی خوب و پایداری منابع طبیعی، آب و محیط زیست
- انسان و تغییر اقلیم (خشکسالی، بحران آب و ریزگردها)
- توانمندسازی، شبکه‌های اجتماعی، مشارکت جوامع محلی، زنان و تشکلهای
- مدیریت یکپارچه شهری، آب و محیط زیست
- جامعه روستایی، عشایری و مدیریت منابع طبیعی
- دانش بومی و فناوری‌های نوین در مدیریت منابع طبیعی، آب و محیط زیست
- حقوق، قوانین و سیاست‌گذاری منابع طبیعی، آب و محیط زیست

تاریخ‌های مهم:

- آخرین مهلت ارسال چکیده جامع مقالات: ۲۵ اسفند ۱۳۹۳
- تاریخ اعلام نتیجه داوری چکیده مقالات: ۱۰ فروردین ۱۳۹۴
- آخرین مهلت ارسال مقالات کامل: ۱ خرداد ۱۳۹۴
- تاریخ اعلام نتیجه داوری مقالات: ۲۰ خرداد ۱۳۹۴

آدرس دبیرخانه: کرج، خیابان دانشکده، پردیس کشاورزی و منابع طبیعی دانشگاه تهران، دانشکده منابع طبیعی، آزمایشگاه مدل‌سازی سیستم‌های اجتماعی-اکولوژیک

تلفن: ۰۲۶۳۲۲۲۳۰۴۴ - داخلی ۲۹۳

نمبر: ۰۲۶۳۲۲۴۹۳۱۴

پست الکترونیکی همایش: snre@ut.ac.ir | آدرس سایت همایش: snre.ut.ac.ir